

۱۴۳۵ هـ

باستان‌شناسی کتاب مقدس

نگاهی نوبه تاریخ قوم یهود
و مناسبات کتاب‌های مقدس آن

ایسرائل فینکلشتاین - نیل آشِر سیلبرمن
مترجم: سعید کریم‌پور

Finkelstein, Israel	فینکلشتاین، ایسرائل، ۱۹۴۹-م	سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور	باستان‌شناسی کتاب مقدس: نگاهی نو به تاریخ قوم یهود و منشأ کتاب‌های مقدس آن / مؤلف ایسرائل فینکلشتاین، نیل آشر سیلبرمن؛ مترجم سعید کریم‌پور.	
مشخصات نشر	تهران: سبزان، ۱۳۹۳.	
مشخصات ظاهری	۵۳۶ص.	
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۱۱۷-۱۱۹-۲	
وضعیت فهرست نویسی	فیپا	
یادداشت	عنوان اصلی: The Bible Unearthed: Archaeology's New Vision of Ancient Israel and the Origin of Its Sacred Texts, c2001	
یادداشت	کتابنامه: ص. ۴۸۹.	
عنوان دیگر	نگاهی نو به تاریخ قوم یهود و منشأ کتاب‌های مقدس آن.	
موضوع	کتاب مقدس - آثار تاریخی	
موضوع	یهودیان -- تاریخ	
موضوع	اسرائیل - تاریخ	
شناسه افیس	سیلبرمن، نیل آشر، ۱۹۵۰-م.	
شناسه خود	کریم‌پور، سعید، ۱۳۵۸- مترجم	
رده‌بندی کد ره	BS۶۲۱/ف۹ب۲ ۱۳۹۳۰	
رده‌بندی دیویی	۲۰/۹۲	
شماره‌ی کتابشناسی ملی	۳۶۳۳۶۱	



ایسار سبزان

میدان فردوسی - خیابان فرصت - ساختمان ۱۴ تلفن: ۸۸۳۱۹۵۵۸-۸۸۸۴۷۰۴۴

باستان‌شناسی کتاب مقدس

نگاهی نو به تاریخ قوم یهود و منشأ کتاب‌های مقدس آن

• مؤلف: ایسرائل فینکلشتاین - نیل آشر سیلبرمن

• مترجم: سعید کریم‌پور

• ناشر: سبزان

• خدمات نشر: واحد فنی سبزان

۸۸۳۴۸۹۹۱-۸۸۳۱۹۵۵۷

• نوبت چاپ: دوم - ۱۳۹۵

• تیراژ: ۴۰۰ نسخه

• قیمت: ۴۰,۰۰۰ تومان

• چاپ و صحافی: معراج

فروش اینترنتی و online از طریق سایت‌ای کتاب www.iiketab.com

شابک ۹۷۸-۶۰۰-۱۱۷-۱۱۹-۲ ISBN 978-600-117-119-2

فهرست مطالب

۷		مقدمه مترجم
۱۰۳		گفتار آغازین
۱۰۷		مقدمه: باستان‌شناسی و کتاب مقدس

بخش اول: کتاب مقدس، یک تاریخ؟

۱۳۳		فصل ۱. پژوهشی درباره نیاکان اولیه
۱۵۷		فصل ۲. حادثه خروج، افسانه یا واقعیت؟
۱۸۳		فصل ۳. فتح کنعان
۲۱۱		فصل ۴. اسرائیلیان باستان چه کسانی بودند؟
۲۳۹		فصل ۵. یادمانهای یک دوران طلایی؟

بخش دوم: ظهور و سقوط اسرائیل باستان

۲۶۷		فصل ۶. یک کشور، یک ملت، یک قوم؟ (۹۳۰ - ۷۲۰ ق.م)
۲۸۷		فصل ۷. نخستین پادشاهی فراموش شده اسرائیل باستان (۸۸۴ - ۸۴۲ ق.م)
۳۱۵		فصل ۸. در سایه امپراتوری (۸۴۲ - ۷۲۰ ق.م)

بخش سوم: یهودا و آفرینش تاریخ کتاب مقدس

۳۴۷		فصل ۹. تغییر شکل یهودا (۹۳۰ - ۷۰۵ ق.م)
۳۶۹		فصل ۱۰. بین جنگ و بقا (۷۰۵ - ۶۳۹ ق.م)
۳۹۳		فصل ۱۱. اصلاحات بزرگ (۶۳۹ - ۵۸۶ ق.م)

فصل ۱۲. تبعید و بازگشت (۵۸۶ - ۴۴۰ ق.م.)	۴۱۷
گفتار واپسین: آینده اسرائیل کتاب مقدس	۴۳۵

بخش چهارم: پیوست‌ها

پیوست ۱. فرضیات مربوط به تاریخی بودن عصر قدیسان اولیه	۴۴۳
پیوست ۲. پژوهشی درباره سینا	۴۴۹
پیوست ۳. فرضیه‌های جانشین برای فتوحات اسرائیل باستان	۴۵۱
پیوست ۴. خطا بودن روشهای سنتی باستان‌شناسی در مورد دوران داوود و سلیمان	۴۶۱
پیوست ۵. تبیین دوره منشئه در اسناد باستان‌شناسی	۴۶۷
پیوست ۶. وسعت پادشاهی یوشافا	۴۶۹
پیوست ۷. مرزهای بالنت ارد	۴۷۷
کتابنامه	۴۸۱
نمایه	۵۰۵

مقدمه مترجم

«کتاب مقدس عبری» یا همان مجموعه نوشته‌های مقدس یهودیان باستان، که معمولاً با نام «عهد عتیق»^۱ شناخته می‌شود، از قدیمی‌ترین آثار مکتوب تمدن بشری است. این کتاب شگفت‌انگیز قرن‌هاست که با جایگاه ویژه‌اش در قلب آئین یهود تأثیر غیرقابل‌انکاری بر فرهنگ و تمدن بشر در تمام گستره گیتی نهاده و این تأثیر را از آنکه الحاقیه‌ای با عنوان «عهد جدید» بدان افزوده شده بسیار بیشتر گردیده است. تا زمان ما بخش قابل توجهی از میراث فرهنگی جامعه بشری از جنبه‌های مختلف مذهبی، ادبی، هنری و اجتماعی تحت تأثیر این کتاب پدید آمده و در موارد بسیاری منعکس‌کننده آموزه‌های آن است؛ آورهایی که در طی دو سه قرن اخیر سنجش درستی یا نادرستی آنها برای مشخص کردن اثرات سازنده یا غیرسازنده کتاب مقدس بر حیات فرهنگی بشر مهمترین دغدغه دانشمندان و متفکران عصر مدرن بوده است.

میراث قرن‌ها حیات معنوی بشر با هر دو نوع دستاوردهای فکری و ادبی و همچنین تمام رنج‌ها و مشکلاتی که از تفاوت دیدگاه‌های آئینی و اختلافات عقیدتی متجسّم شده اکنون او را در آستانه حرکتی بهتر و بالنده‌تر به سوی آینده، قرار داده تا راه هزاران ساله‌ای را که تا کنون طی کرده مورد بررسی قرار دهد و فراز و نشیب‌های آن را به دقت بسنجد؛ عوامل رشد و شکوفایی و علل سقوط و انحطاط خود را بازشناسد، و بفهمد که اگر در حیطه‌ای دستاوردهای درخشانی به دست آورده منشأ آن کجا بوده و اگر در جایی دچار زبانه‌های بزرگ شده دلیلش چه بوده است. تردیدی نیست که آثار مکتوب همواره بیشترین تأثیر را در رشد فکری و فرهنگی بشر داشته‌اند و در این میان کتاب مقدس عبری با گستره وسیع تاریخی و جغرافیایی که حوزه تأثیر آن بوده،

جایگاهی بسیار ویژه دارد و همین جایگاه ویژه است که در تطورات فرهنگ بشری نیز سهم ویژه‌ای به آن داده و آن را در کانون توجه اندیشمندان قرون و اعصار قرار داده است.

ارزیابی اثر کهنی همچون کتاب مقدس که دارای جنبه‌های مختلف عقیدتی، تاریخی، ادبی و اخلاقی است مستلزم بررسی آن از تمامی جنبه‌هاست و برای قضاوت تنها تکیه بر یکی از آنها بدون در نظر گرفتن بقیه، کافی نیست. همچنین، مسلم است که وقتی نتیجه حاصل از همه دیدگاه‌ها در کنار هم قرار گیرد هم میزان درستی هر یک از این نتایج بهتر معلوم می‌شود و هم نقایصی که شاید در بعضی از آنها هست جبران می‌شود. از همین روست که در زمان ما، گرایش زیادی نسبت به اینکه نتایج حاصل از بیش از سه قرن واکاوی علمی کتاب مقدس از جنبه‌های مختلف ادبی، تاریخی و عقیدتی در کنار یکدیگر گذاشته شود تا با مقایسه آنها شناختی کامل از واقعیت این اثر شگفت‌انگیز به دست آید به وجود آمده است. شکی نیست که هر دو ویژگی ادبی و عقیدتی کتاب مقدس ریشه در بستر تاریخی آن دارند و به این ترتیب، ارزیابی تاریخی آن بیش از جنبه‌های دیگر اهمیت دارد و در این ارزیابی، همواره دانش باستان‌شناسی ویژه‌ترین جایگاه را داشته است.

با آنکه فتوای معروف اوریکز^۲ اندیشمندان مسیحی قرن سوم میلادی مبنی بر ممنوعیت هرگونه ابراز تردید در ماهیت وحیانی تورات^۳ می‌دهد که اصالت این کتاب از همان زمان زیر سؤال بوده، اما سنجش راستینی تاریخی کتاب مقدس از دوره رنسانس آغاز شد. در واقع، دانشمندان آزاداندیشی همچون باروخ اسپینوزا^۴ که در این مراحل تحقیقات خود درباره اعتبار محتوای این کتاب با مسائلی همچون تناقضات و خلایق، اشتباهات کلامی و اختلاف روایات روبه‌رو بودند و نمی‌توانستند آنها را با دلایل ساده‌ای همچون خطای نوشتاری و آسیب دیدن نسخه‌های خطی توجیه کنند، متوجه شده بودند که کلید مهم خاصی از این مشکلات در تاریخ تکامل فکری قوم یهود و نحوه تدوین کتاب مقدس آنها نهفته است. هرچه آگاهی دانشمندان از فرهنگ و عقاید ملل قدیم بیشتر می‌شد بیشتر به رابطه بین محتوای کتاب مقدس با مسائل تاریخی پی می‌بردند، تا آنکه سرانجام برای‌شان روشن شد که جنبه تاریخی این کتاب صرفاً منحصر به «بعد تاریخی آشکار» آن یعنی رویدادهای مطرح‌شده در آن نیست، بلکه این کتاب یک «بعد تاریخی پنهان» نیز دارد که به دور از چشم خوانندگان، ظاهراً در قالب عقاید آئینی، آرایه‌ها و اسلوبهای ادبی، قوانین شرعی و آموزه‌های اخلاقی در بطن واژگان و عبارات آن پوشیده مانده است؛ تاریخ پنهانی که تمام مشکلات منطقی شناخته‌شده در ظواهر کتاب مقدس تنها حکم سرخ‌هایی برای آن را دارد و پرده برداشتن از روی آن نیازمند آگاهی عمیق و

گسترده‌ای از تاریخ جهان باستان است.

ارزش دانش باستان‌شناسی در فهم سیر تحولات تاریخی اقوام و ملل باستان بر کسی پوشیده نیست، و در واقع باید گفت که این دانش بیشترین کمک را به افزایش آگاهی ما از جهانی که کتاب مقدس در آن زاده شد، کرده است. این دانش، با روشهای دقیق علمی در واکاوی اماکن تاریخی و بررسی آثار بازمانده از دوره‌های گذشته، ما را در تعیین صحت و سقم مندرجات بسیاری از متون کهن، از جمله کتاب مقدس، یاری می‌دهد و به ما می‌آموزد که از چه منظری به محتوای آنها نظر ان کنیم.

به دلیل اهمیت کتاب مقدس و جایگاه مهم تاریخی و مذهبی آن، تحقیقات علمی فراوانی درباره‌اش صورت گرفته است. هم معتقدین و هم منتقدین آن هرکدام برای اثبات نظر خود یا رد آرای طرف مقابل به ارائه اسناد تاریخی و باستان‌شناسی مرتبط با آن کوشیده‌اند. تعداد دانشمندان مغرب‌زمین که به مطالعه و تحقیق بر روی این کتاب پرداخته‌اند از حد شمار بیرون است و گواه آن هم انبوه کتابها و مقالات علمی منتشرشده در اروپا و آمریکا با موضوع کتاب مقدس است. بسیاری از پژوهشگران این حیطه، خود از دانشمندان متخصص در باستان‌شناسی و از مشهورترین چهره‌های آکادمیک هستند و مقالات علمی آنها نیز مدام به‌روزرسانی می‌شود. سرعت روزافزون اکتشافات و حجم زیاد یافته‌ها و تحولات پیاپی در فرضیه‌های علمی موجب شده تا منابع این حوزه هر روز عمق و محتوای بیشتری پیدا کنند، و کتاب حاضر نیز که به عنوان «پرسروصداترین» کتاب قرن اخیر در زمینه باستان‌شناسی کتاب مقدس شناخته شده، یکی از جذابترین و بروزترین آنهاست.

مؤلفان این کتاب، پروفیسور ایسرائل فینکلشتاین^۵ استاد باستان‌شناسی دانشگاه تل‌آویو، و دکتر نیل آشِر سیلبرمن^۶ رئیس مرکز باستان‌شناسی و میراث فرهنگی بروک‌لین، هر دو از بزرگترین متخصصان باستان‌شناسی و از شناخته‌شده‌ترین چهره‌های علمی جهان هستند که علاوه بر مطالعات و دانش گسترده در حوزه کاری خویش، شخصاً نیز در هدایت بسیاری از عملیات حفاری در فلسطین و دیگر مناطق مرتبط با تاریخ کتاب مقدس مشارکت داشته‌اند. آنچه که آنها در این کتاب به خوانندگان ارائه داده‌اند گزارشی مختصر اما سودمند از همه کاوشهای باستان‌شناسی در طول یکصد سال گذشته است، و همان طور که در مقدمه خود گفته‌اند جمع‌آوری اطلاعات، تجزیه و تحلیل و نهایتاً آماده‌سازی آنها برای تألیف این کتاب بیش از هشت سال به‌طول انجامیده است.^۷ رویکرد آنها در تلفیق یافته‌های باستان‌شناسی و نتایج نقادیهای نظری بر قواعد علمی استوار است و از این رو قضاوت درباره نظراتشان مستلزم داشتن تخصص در این حوزه و

اطلاعات گسترده علمی در سطوح عالی است.

مؤلفان کتاب با طرح ادعایی شگفت‌انگیز بر این باورند که امروز اطلاعات موجود از جهان کهن بر اساس یافته‌های باستان‌شناسی دیگر بدان حد از عمق و دقت رسیده که بتوان از روی آنها تاریخ قوم اسرائیل را بدون هیچ نیازی به مراجعه به بزرگترین و اصلی‌ترین منبع سنتی آن یعنی کتاب مقدس بازسازی کرد؛ و چون مبنای تجزیه و تحلیل‌ها یک سری یافته‌های مادی و واقعی است نتایج حاصل از آنها هم درست و دارای اعتبار تاریخی است. به این ترتیب کتاب حاضر منبعی مستقل از کتاب مقدس را در زمینه تاریخ قوم یهود و اسرائیل باستان در اختیار خوانندگان پژوهشگران قرار می‌دهد. این کتاب به بررسی علل و زمینه‌های پیدایش خود کتاب مقدس هم می‌پردازد که البته، نتیجه‌ای بس شگفت دارد: این کتاب تلفیقی از چند متن اصلی اولیه و متفاوت، عیناً به یک مجموعه از روایات قدیمی، افسانه‌ها، پیشگوئی‌ها، و باورهای ملل مختلف جهان باستان است که نخستین بار در قرن هفتم پیش از میلاد در دربار یوشیا پادشاه یهودا در اورشلیم به دست جمعی از کاتبان و کاهنان درباری و در راستای اهداف خاص سیاسی و مذهبی به رشته تحریر درآمده و یک قرن بعد به دست کاهنی به نام عزرا به شکل نهایی خود درآمده است.

ما قصد نداریم در این مقدمه به بیان سبب نگارش نقادی کتاب مقدس و معرفی چهره‌های علمی تأثیرگذار بر روند آن در طی دو سه قرن اخیر بپردازیم چون این موضوعی است که حتی ارائه یک خلاصه از آن هم کتابی مفصل را طلب می‌کند؛ رویکرد اصلی کتاب حاضر نیز باستان‌شناسی است و به جنبه‌های دیگر انتقادی کتاب مقدس نظیر جنبه‌های ادبی و آئینی و نسخه‌شناسی نمی‌پردازد. گزارش کامل همه کاوشهای باستان‌شناسی انجام‌شده در این باره در این مقدمه کوتاه امکان‌پذیر نیست و بهترین گزارش خلاصه از این داوودها نیز همان است که مؤلفان کتاب در ضمن فصلهای مختلف آن ارائه داده‌اند. به این ترتیب به ما حاضر را به مروری سریع بر مهمترین فرازهای کتاب اختصاص می‌دهیم، و در ضمن آن بعضی از ناگفته‌ها و نکات ضروری درباره رابطه باستان‌شناسی و تاریخ ادیان را برای خوانندگان بیان می‌کنیم.

با آنکه از عنوان کتاب چنین برمی‌آید که محتوای آن بررسی موضوعات کتاب مقدس - از آفرینش جهان و پیدایش انسان گرفته تا زمان ظهور عیسی مسیح یعنی عهد جدید - را از منظر باستان‌شناسی شامل می‌شود، اما تمرکز اصلی آن بر تاریخ قوم یهود از ورود ابراهیم به کنعان و پیدایش دوازده سبط بنی اسرائیل تا حمله نبوکدنصر (بخت‌النصر) به اورشلیم و تخریب معبد آن است و به موضوعات قبل و بعد آنها نمی‌پردازد. به این ترتیب خواننده هیچ اظهارنظری از سوی

مؤلفان درباره خلقت جهان و داستان آدم و حوا و واقعه طوفان نوح نمی‌یابد، و درباره وقایع سالهای بعد از حمله نبوکدنصر هم فقط فصلی بسیار کوتاه به او ارائه می‌شود. با این اوصاف، به نظر می‌رسد عنوان «باستان‌شناسی تاریخ قوم یهود» برای این کتاب مناسبتر باشد.

نکته دیگر در این میان، رعایت نشدن رویکرد یکسان علمی در برخورد با موضوعات کتاب است. البته مؤلفان، در بسیاری از موارد، بحثها را با شیوه‌ای کاملاً علمی به پیش برده و هر جا که متوجه نادرستی یا نارسایی گزارشهای کتاب مقدس شده‌اند شجاعانه پا را از محدوده آن فراتر گذاشته و کشیده‌اند بر اساس دانش باستان‌شناسی توضیح علمی کافی برای آن موضوع ارائه دهند؛ زیرا این توضیحات دقیق و سودمند را می‌توان در مباحثی همچون ورود نیاکان اولیه به کنعان، نحوه اسکان اسرائیلیان قدیم در شرق مدیترانه، تمدن پادشاهی شمالی در زمان سلسله عمری و غیره دید اما به سقانه، در بعضی موارد هم (که اتفاقاً حساسیت بیشتری روی آنها هست و طبعاً از مؤلفان انتظار می‌رود) دقت و موشکافی علمی بیشتری در بررسی آنها نشان دهند) صرفاً بر گزارشهای کتاب مقدس تکیه کرده و از محدوده سنتی آن فاصله نگرفته‌اند، و به نظر می‌رسد که آنچه برای آنان مهم بوده فقط اثبات نادرستی گزارش کلمه‌به‌کلمه کتاب مقدس بوده است نه اصل آن واقعه تاریخی. نظیر این رویکرد را می‌توان در داستان ابراهیم، ماجرای یوسف، داستان خروج بنی‌اسرائیل از مصر، جایگاه ویژه داود و سلیمان در حکومت اسرائیل باستان، و منشأ اصلی یکتاپرستی در تاریخ قوم یهود اشاره کرد. مثلاً ما می‌بینیم که مؤلفان وقتی موضوع تعیین مکان کوه سینا را بررسی می‌کنند تنها همان فرضیه دست‌نخورده بنی‌اسرائیل از شاخه غربی دریای سرخ (خلیج سوئز) و سرگردانی‌شان در شبه جزیره سینا را به نظر قرار می‌دهند و وقتی به این نتیجه می‌رسند که نشانه‌ای در تأیید واقع بودن کوه سینا در شبه جزیره سینا وجود ندارد، همین را برای صدور حکم درباره نادرستی واقعه خروج بنی‌اسرائیل کافی می‌دانند و برای بررسی احتمالات دیگر، به خصوص عبور آنها از شاخه شرقی دریای سرخ (یعنی خلیج عقبه) و قرار داشتن کوه سینا در شبه‌جزیره عربستان زحمتی به خود نمی‌دهند. روشن است که چنین شیوه‌ای برای مؤلفان کتابی در این سطح، که خود هدف از تألیف آن را «جدا کردن تاریخ از افسانه» اعلام کرده‌اند، شایسته نیست. ما در این مقدمه، تعدادی از این موارد را به اختصار بررسی خواهیم کرد، و ضمن اشاره به بعضی نکات ناگفته، نشان خواهیم داد که هرچند مؤلفان کتاب در طرح بیشتر مباحث دقت علمی زیادی به خرج داده‌اند، اما احتمالات تاریخی مربوط به بعضی از موضوعات مطرح‌شده در کتاب منحصر به نظرات آنان نیست.

باید دو نکته دیگر را هم به آنچه که گفته شد اضافه کرد. نخست آنکه، رویکرد مؤلفان کتاب

در تمرکز بیش از حد بر مقایسه گزارشهای تورات با یافته‌های باستان‌شناسی و نادیده گرفتن گزارشهای موجود در منابع سایر ادیان یک رویکرد دقیق علمی نیست. البته این صحیح است که آنها به دلیل بستر فکری و فرهنگی مخاطبان یا به دلیل عنوانی که بر کتاب نهاده‌اند شاید حق داشته‌اند توجه خود را بیشتر بر روایات تورات و دیگر بخشهای کتاب مقدس متمرکز کنند اما درباره موضوعاتی که از اشتراکات ادیان به شمار می‌روند و روایات مربوط به آنها با تفاوت‌هایی جزئی یا کلی در چند منبع مختلف آمده این‌گونه محدود نگه داشتن افق دید و حوزه تحقیق صحیح نیست. در واقع، چنین نیست که اگر نادرستی روایتی در یکی از منابع باستانی (مثلاً در یکی از کتابهای مقدس) ثابت شد به معنی نادرستی سایر روایات مرتبط با آن در همه منابع دیگر باشد. چون ممکن است آن روایات دیگر درست در همان نکته‌ای که ثابت کننده نادرستی روایت اول است با آن اشتراک داشته باشند. از طرف دیگر، برای پژوهشگرانی همچون مؤلفان این کتاب که از یک سو سعی بی‌طرفی در تحقیق هستند و از سوی دیگر تورات و سایر کتابهای مقدس را نه آثار وحیانی ادیان بلکه حاصل فکر بشر و آمیخته‌ای از افسانه‌های ملل گوناگون باستان می‌دانند و در حقیقت هدف آنها از این نظر در سطحی یکسان قرار می‌دهند، چه دلیلی برای ترجیح دادن یکی از آنها (تورات و نادیده گرفتن بقیه در طی تحقیق وجود دارد؟! توضیحات ما در ادامه روشن خواهد کرد که باقی آنچه درباره اختلاف کتابهای مقدس در روایات تاریخی و تأثیر آن بر تغییرجهت و نتایج تحقیق گفتیم در مورد قرآن کاملاً درست است و اگر مؤلفان کتاب از همان ابتدا ذهنشان خواسته یا ناخواسته تحت تأثیر عقیده عمومی جهان امروز یعنی ارجحیت کتاب مقدس بر سایر کتابهای ادیان نبوت‌گرایان و تفکر خود را منحصر به آن نمی‌کردند به نتایج کاملاً متفاوتی دست می‌یافتند؛ نه ابراهیم را جایگاه یک انسان و پیامبر والا مقام به حد یک موجود افسانه‌ای تنزل می‌یافت، نه داستان تولد یوسف عبرانی بر اریکه قدرت در مصر برایشان دروغ جلوه می‌کرد، نه ماجرای شکافته شدن دریا با عای موسی به نظرشان افسانه می‌رسید و نه از عظمت داوود و سلیمان دچار استنباطی نادرست می‌شدند. آنچه که هم جالب و هم تأمل‌برانگیز است، آن است که مؤلفان درحالی برای قضاوت در مورد واقعی بودن یا نبودن داستان پیامبران مدام بر کتاب مقدس تکیه می‌کنند که خود معترف‌اند این کتاب پایه و اساس درست تاریخی ندارد و روایات آن حتی از حوادث واقعی هم به شدت با خیال‌پردازی‌های کاهنان یهود و باورهای وارداتی ملل دیگر درآمیخته است؛ از سوی دیگر، در همین مقدمه خواهیم دید که روایات قرآنی در هیچ یک از موضوعات تاریخ قوم یهود تکرار عین روایات کتاب مقدس نیست بلکه تفاوت‌های بسیار مهمی با آنها دارد، و این تفاوت‌ها گاه اتفاقاً

درهمان نکاتی است که مؤلفان کتاب برای نشان دادن نادرستی روایات کتاب مقدس به آنها استناد می‌کنند. به این ترتیب، دلایلی که در این کتاب برای اثبات نادرستی گزارشهای کتاب مقدس درباره بسیاری از موضوعات حساس تاریخ ادیان آورده شده، نه تنها در مورد روایات قرآنی صدق نمی‌کند بلکه بر خلاف تصور همگان، حتی مؤید و اثبات‌کننده آنها نیز هست. از این جهت، گمان مؤلفان کتاب مبنی بر اینکه داستانهای مطرح‌شده در قرآن ریشه در کتاب مقدس دارد صحیح نیست، و نشان می‌دهد که آنها در این اظهارنظر به تفاوت‌های مهم بین روایات قرآنی و توراتی آن، آن‌که باید و شاید توجه نکرده‌اند.

نکته دوم آن است که مؤلفان کتاب به رابطه بین گزارشهای کتاب مقدس و اسطوره‌های ملل، و باورهای که در تنبیه و نشر یهودیان با اقوام دیگر به خصوص در دوران تبعید بابل وارد تورات شده، نپرداخته‌اند. در واقع کتاب حاضر، تنها به بُعد تاریخی کتاب مقدس پرداخته و از منظر باستان‌شناسی بدان نگاه نکرده است، نه اسطوره‌شناسی. با این حال اهل دانش و تحقیق بدین واقف‌اند که همیشه جدا کردن تاریخ از اسطوره کار ساده‌ای نیست، و هر جا که بحث بر سر موضوعی تاریخی در جریان است (به خصوص اگر آن موضوع قدمتی بیش از آستانه تاریخ داشته باشد) به ناچار پای اسطوره‌ها هم بدان می‌شود، چنان‌که مثلاً در مورد واقعه طوفان نوح می‌توان دید. تردیدی نیست که پیدا کردن سرشته حقیقت و جدا کردن تاریخ از اسطوره کار بسیار خطیری است که دانش باستان‌شناسی هم کاربرد عمده‌ای در آن دارد اما مؤلفان کتاب به دلایلی ترجیح داده‌اند بحث‌های خود را فقط در محدوده واقعیات تاریخی نگه دارند، و نخواسته‌اند شأن و جایگاه کتاب خود را با پرداختن به اسطوره‌ها پائین بیاورند. اما، هر حال نمی‌توان از این حقیقت گریخت که قوم یهود در زمان حشر و نشر با اقوام دیگر تحت تأثیر باورهای آنان قرار داشته‌اند (خود کتاب مقدس هم بارها به نمونه‌هایی از آن اشاره کرده است) و این تأثیرپذیری در زمان سکونت آنها در بابل از بقیه زمانها بیشتر بوده و بعداً هم در کتاب مقدس منعکس شده است. ردپای این باورهای وارداتی را در موضوعاتی نظیر خلقت جهان، پیدایش بشر، طوفان نوح و غیره می‌توان یافت. هرچند بعضی از این موضوعات بین بیشتر کتابهای آسمانی مشترک‌اند اما نکته‌ای که در بالا در مورد تفاوت روایات قرآنی با مندرجات تورات متذکر شدیم در اینجا نیز باید مورد توجه قرار گیرد. در ادامه، ریشه‌های تاریخی بعضی از موضوعات مشترک بین کتاب مقدس و قرآن را، البته فقط از جنبه‌های مرتبط با باستان‌شناسی، به اختصار بررسی می‌کنیم.

آغاز خلقت و آفرینش نخستین انسان

دانش باستان‌شناسی از همان نخستین لحظه ورود به جهان کتاب مقدس، با بحث‌های اسطوره‌شناسی پیوند می‌خورد. ورود اسطوره‌ها به باستان‌شناسی کتاب مقدس درست از اولین جملات آن در سفر پیدایش، به خصوص این جمله از داستان خلقت جهان که: «و تاریکی بر روی لجه بود»^۸ شروع می‌شود. «تهوم»^۹ (لجه) یا همان «تهومت» (تیامت)^{۱۰} طبق یک سنگ‌نوشته آشوری از کتابخانه آشوربانیپال متعلق به دوهزار سال پیش از میلاد، نام فرمانروای تاریکی بود که بر لجه (اعماق دریاها) حکم می‌راند. چون مردوخ خدای خدایان و فرمانروای روشنایی، سمم گرفت جهان را بیافریند و در میان آنها خشکی‌های روشن پدید آورد تیامت با او به نبرد پرداخت و کوشید همه چیز را غرق در آشوب و تیرگی نگه دارد؛ اما سرانجام مردوخ او را شکست داد، پیکر او را به نیمه کرد و به قعر آنها فرستاد.^{۱۱} این داستان در قرآن وجود ندارد.

بحث‌های بعدی از پیدایش نیز همچنان حال و هوای بابلی دارد. در داستان آفرینش نخستین انسان‌ها، یعنی آدم و حوا، ابتدا به نامی اشاره می‌شود در عدن به سمت مشرق، که چهار نهر بزرگ به نام‌های فیشون، جیحون، فرات و دجله آن را سیراب می‌کرده است. عدن یا اِدین، در اسناد قدیمی نام جلگه‌های جنوبی، غرب بابل بوده و حذقل هم نام قدیم رود دجله است؛ اما دو نام دیگر، فیشون و جیحون، ظاهراً مربوط به نهر در بابل قدیم هستند که نامشان در اسناد بابلی به صورت پیسانو و جوهانو آمده، و به این ترتیب محل پیدایش نخستین بشر در محدوده‌ای که این چهار نهر در آن جاری بوده‌اند، یعنی زمین «آل» مرفی می‌شود.^{۱۲} در موزه لوور پاریس یک لوح سنگی وجود دارد که بخشی از دیوار کاخ سلطنت بابل بوده است و نقاشی ظریفی از باغ و نهر چهارشاخه آن را نشان می‌دهد. سپس کتاب مقدس به نام می‌دهد که در این باغ دو درخت وجود داشته، یکی «درخت معرفت نیک و بد» و دیگری «درخت بدگی»^{۱۳}، که هرکس از این درخت دوم بخورد تا ابد زنده می‌ماند.^{۱۴} در ادامه، مار به عنوان موجودی مخفی و شرور وارد ماجرا می‌شود و آدم و حوا را به خوردن میوه درخت معرفت نیک و بد (که خدا از خوردنش نهی کرده بود) اغوا می‌نماید. لوح سنگی سومری متعلق به ۲۱۰۰ سال پیش از میلاد که در سال ۱۸۴۰ میلادی کشف شده و اکنون در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود با نشان دادن مرد و زنی نشسته در دو سوی یک درخت و شکل یک مار در کنار هر کدام ظاهراً شاهدی است بر اینکه در زمانهای قدیم داستان اغوای آدم و حوا از سوی مار برای دست‌درازی به درخت ممنوعه داستان رایجی در بین النهرین بوده است. بابلی‌های قدیم معتقد بودند درختی هست به نام درخت حیات

که هرکس از میوه آن بخورد هرگز نخواهد مرد.^{۱۵} اما داستان آدم و حوا و باغی که در آن ساکن بودند و شیطانی که آنها را وسوسه کرد با داستان تورات متفاوت است. در قرآن، هیچ منطقه زمینی به عنوان محل باغ آدم و حوا معرفی نشده و فقط کلمه «باغ» برای آن به کار رفته است،^{۱۶} و موجود وسوسه‌کننده آنها نیز شیطان است که از جنس جن معرفی شده،^{۱۷} نه مار.^{۱۸} درختی هم که آدم و حوا از آن خوردند نه درخت معرفت نیک و بد است و نه درخت حیات، بلکه صرفاً به عنوان درخت ممنوعه معرفی می‌شود. به این ترتیب می‌بینیم اجزائی که داستان تورات را با اسطوره‌های بابلی و آشوری پیوند می‌دهد در قرآن وجود ندارد. قرآن داستان آفرینش آدم و حوا را به شکلی کاملاً متفاوت با آنچه که در تورات آمده بیان می‌کند و صحنه‌ای از یک فوج عظیم فرشتگان که فرمان سه‌ده دسته‌جمعی بر آدم را از خداوند دریافت کرده‌اند ترسیم می‌نماید که در تورات و سایر منابع قدیم نیست. استفاده قرآن از واژه «هبوط» (فرود آمدن) در داستان رانده شدن آدم و حوا از باغ به معنی واژه «بیرون کردن» که در تورات آمده،^{۱۹} نوعی حال و هوای ماوراءالطبیعی و فرازمینی به ما می‌رساند.

طوفان نوح

سفر پیدایش پس از داستان مشهور هابیل و قابیل^{۲۰} و گزارش عجیب ازدواج دختران انسان با موجوداتی ماورائی که «پسران خدا» خوانده شده‌اند^{۲۱} لابد شرح مفصل آن را باید در کتاب خنوخ جستجو کرد) به واقعه طوفان نوح می‌پردازد. داستان این واقعه بزرگ به شکلهای مختلف و با شاخ و برگ فراوان در بسیاری از الواح سومری و آشوری آمده، حتی در متون باستانی هندو و افسانه‌های بومیان جزیره هاوایی نیز دیده می‌شود. قدیمی‌ترین سند موجه در این باره، رزم‌نامه سومری گیلگامش^{۲۲} متعلق به ۲۷۰۰ سال پیش از میلاد است که در آن «جابه‌شبه» شبیه به طوفان بزرگ برای شخصی به نام اوت‌نایشیم^{۲۳} اتفاق می‌افتد. در روایت بومین^{۲۴}، نام قهرمان داستان «نوتو» است^{۲۵} که به نظر می‌رسد شباهت آن به نام «نوح» بیش از بقیه داستانهاست. جزئیات داستان طوفان در حماسه گیلگامش با وجود شباهت زیاد به روایت تورات اختلافاتی هم با آن دارد، از جمله اینکه تورات محل فرود کشتی را کوه آرارات دانسته،^{۲۶} درحالی که این کوه در حماسه گیلگامش زمین نیسیر^{۲۷} معرفی شده است.^{۲۸} تکرار قابل توجه این ماجرا در چندین لوح سومری و آشوری و تقریباً به شکل یک داستان مشترک بین همه اقوام باستانی می‌تواند سرمنشی از واقعی بودن طوفان بزرگ (بدون شاخ و برگهای اسطوره‌ای آن نظیر جنگ خدایان) باشد. قرآن بر وقوع چنین حادثه‌ای صحنه گذاشته اما روایت آن با روایت تورات تفاوت‌هایی دارد، از جمله اینکه

محل استقرار کشتی نوح، جودی معرفی شده،^{۲۹} و بر باقی ماندن کشتی برای عبرت مردم تأکید شده است،^{۳۰} ضمن اینکه در قرآن (برخلاف تورات) هیچ گاه شماری برای حادثه طوفان ارائه نمی‌شود. از نظر باستان‌شناسی باید گفت، آثار چند دوره سیلابهای بزرگ در زمینهای وسیعی از خاور میانه باستان باقی مانده که هنوز معلوم نیست کدام یک از آنها را می‌توان به ماجرای طوفان نوح منتسب دانست. وجود این داستان در لوحه گیلگامش نشان می‌دهد که زمان وقوع آن از ۲۷۰۰ ق.م قدیمی‌تر بوده است و بنابراین عجیب نیست اگر در زمانی که از روی گاه‌شماری تورات تعیین می‌شود (۱۳۰۰ سال پیش از بنای معبد سلیمان، یعنی ۲۲۵۰ سال پیش از میلاد) هیچ نشانه‌ای از باستان‌شناسی از وقوع این طوفان نمی‌توان یافت. از کشتی نوح نیز اگر تا کنون نشانی از رشته کوههای آرات مشهور در ارمنستان و ترکیه به دست نیامده دلیلی برای رد اعتبار کل داستان نیست. زیرا همچنان که دیدیم محل استقرار کشتی بعد از طوفان در هر یک از منابع باستانی با نام متفاوتی معرفی شده که دلیلی برای رجحان روایت تورات بر هیچ‌کدام آنها وجود ندارد، و تقریباً محال است که نام آنها هم معلوم نیست.

سرگذشت ابراهیم

با شروع داستان ابراهیم، بحثهای حدیثی مؤان ۵، آغاز می‌شود. کتاب پیدایش، ابراهیم را با نام اولیه «آبرام»،^{۳۱} در اصل، اهل شهر اور در جنوب بین‌النهرین، و در جای دیگر یک «آرامی آواره»^{۳۲} (که منشأ بابلی ابراهیم را تلویحاً زیر سؤال می‌برد) معرفی می‌کند، که پس از ماجراهایی به حران و سپس کنعان مهاجرت نموده است. البته در کتاب با محاسبه اعداد و ارقامی که در تورات آمده، سرانجام سال ۲۱۰۰ ق.م را به عنوان زمان مهاجرت ابراهیم و خانواده‌اش به کنعان تعیین کرده و سپس مشکلات این تاریخ‌گذاری را توضیح داده‌اند، اما پس از جمع‌بندی تلاشهای سایر دانشمندان باستان‌شناس در یافتن ردپای ابراهیم در تاریخ پس از تعیین احتمالات مربوط به زمان حیات او در مراحل مختلف تاریخ تمدن باستانی بشر، اظهار داشته‌اند که همه این تلاشها ناموفق بوده است. دلیل این عدم موفقیت، تلاش برای گنجاندن مهاجرت ابراهیم در قالب یک مهاجرت گسترده عمومی از شرق به غرب آسیاست که ریشه در تجزیه و تحلیل اغراق‌آمیزی از داده‌های کتاب مقدس درباره روزگار ابراهیم دارد. این در حالی است که نه قرآن و نه خود تورات هیچ‌کدام مهاجرت ابراهیم را صراحتاً در چنین قالبی قرار نمی‌دهند، و دلیلی ندارد که ما نیز بر چنین چیزی اصرار داشته باشیم. ضمناً، هیچ‌یک از حواشی مورد استناد مؤلفان در کتاب مقدس برای تردید در سرگذشت ابراهیم (استفاده از شتر در کاروان‌های تجاری، حضور فلسطینیان در

شرق مدیترانه، و وجود پادشاهان به خصوص در جزایر) در قرآن نیامده است، بلکه برعکس، قرآن از مکانی که لوط در آن ساکن بود (و در کتاب مقدس شهری با نام سودوم معرفی شده که پادشاه و دروازه داشته)^{۳۳} فقط به عنوان یک قریه (روستا) یاد کرده است.^{۳۴} در حقیقت مهاجرت ابراهیم و خانواده‌اش از بابل و بین‌النهرین (یا هر جای دیگر) به کنعان راه، در صورت درستی گزارش کتاب مقدس در این باره، به سهولت می‌توان یک مهاجرت ساده خانوادگی دانست که البته انتظار هم نباید داشت اثری باستان‌شناسی از آن باقی مانده باشد. آنچه مؤلفان بدان اشاره نکرده‌اند این است که نام «ابرام» به صورت «اباراما» در یک لوح خط میخی بابلی متعلق به دوران آیل-سین^{۳۵} در حدود ۲۳۲۰ ق.م و تعدادی از لوحه‌های آکدی خط میخی متعلق به قرن نوزدهم پیش از میلاد آمده،^{۳۶} و این نشان می‌دهد که چنین نامی در بین‌النهرین آن زمان به راستی برای اشخاص استفاده می‌شده است. البته نام مشابهی هم به صورت «أبرم» در یک کتیبه اوگاریتی (در شرق مدیترانه) مده که دانشمندان تلفظ صحیح احتمالی آن را «أبرام» دانسته‌اند، و معتقدند نمی‌توان آن را با ابرام (نام اصلی ابراهیم) یکی شمرد.^{۳۸} هرچند نام «أبرام» طبق مندرجات کتاب مقدس بعدها در میان راییل استفاده می‌شده است.^{۳۹} به هر حال، پیدا شدن نام ابرام در الواح بابلی به خاستگاه ابراهیم در بابل و کانه اعتبار تاریخی می‌دهد.

مؤلفان در مورد مطالبی که در کتاب مقدس درباره ملل سامی آمده، معتقدند که این مطالب بازتاب آشکاری از روابط اسرائیل و یهودا با همسایگان شرقی‌شان است، و مثلاً توصیف کتاب مقدس از بحران روابط بین یعقوب و لابان و قرار دادن مری سرگی در شرق اردن برای نشان دادن حد بین ملت‌هایشان^{۴۰} در واقع تقسیم‌بندی منطقه‌ای بین آبرام و اسرائیل باستان را در قرن نهم و هشتم پیش از میلاد منعکس می‌کند. به نظر آنها، رابطه شامی که برای نشان دادن منشأ پیدایش عمّون و موآب (اجداد دو قوم باستانی عمّونیان و موآبیان) به لحاظ دو دخترش نسبت داده شده^{۴۱} نیز ریشه در جنگها و روابط تیره ساکنان یهودا و اسرائیل با همسایگان شرقی‌شان عمّونیان و موآبیان در طی قرون هشتم و هفتم پیش از میلاد دارد. همسو با نظر مؤلفان، می‌توان گفت این جمله تورات درباره اسماعیل نیز که: «او مردی وحشی خواهد بود»^{۴۲} ریشه در همین خصوصتهای قبیله‌ای داشته، زیرا در کتاب مقدس به جنگهای اسماعیلیان و هاجریان (اعراب) با بنی‌اسرائیل اشاره شده است.^{۴۳}

داستان یوسف و ورود بنی‌اسرائیل به مصر

در مرحله بعد نوبت به داستان یوسف و به قدرت رسیدن او در مصر می‌رسد. مؤلفان معتقدند

داستان یوسف ساختگی است البته نه از آن جهت که صحنه عاشقانه آن شبیه افسانه آنوبیس^{۴۴} و باتا^{۴۵} از داستانهای رایج در مصر قرن نوزدهم پیش از میلاد است، بلکه از این جهت که با واقعیات تاریخی مربوط به زمان تعیین شده برای آن در تورات همخوانی ندارد، ضمن آنکه اصولاً تاکنون هیچ اثری از قرار گرفتن یک شخصیت عبرانی در رده‌های بالای حکومتی مصر در روزگار فراغت یافت نشده است. مؤلفان می‌پذیرند که مهاجرت از کنعان به مصر در روزگار باستان به خاطر تفاوت‌های اقلیمی، امر متداولی بوده و اسناد کافی هم برای آن وجود دارد؛ و اشاره می‌کنند که در مقبره مشهور بنی حسن متعلق به قرن نوزدهم پیش از میلاد یک نقاشی هست که گروهی از مردم را در حال مهاجرت از آن سوی اردن به سرزمین مصر نشان می‌دهد. دلیل این مهاجرت‌ها هم عمدتاً خشکسالی‌هایی بوده که در کنعان پیش می‌آمده است. متأسفانه موضوع هفت سال خشکسالی در داستان یوسف سرخچندان محکمی به دست ما نمی‌دهد، چون این «خشکسالی‌های هفت ساله» علاوه بر اینکه جزئی از افسانه‌های قدیمی رایج در غرب آسیا بوده،^{۴۶} ظاهراً چند بار^{۴۷} در تاریخ مصر اتفاق افتاده است. با این حال، در همین باره سرخچی وجود دارد که در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد.

مؤلفان سپس به گزارش مانتو^{۴۸} مورخ مصری‌الأصل یونانی در قرن دوم پیش از میلاد درباره ورود قبایلی از شرق با عنوان «هیكسوس‌ها»^{۴۹} اشاره می‌کنند که با حاکم شدن بر مصر و انتخاب شهری به نام آواریس^{۵۰} در دلتای نیل به عنوان پایتخت، سلسله‌ای پادشاهی را بنیان نهادند که بیش از پانصد سال بر مصر حکم راند. طبق یافته‌های باستان‌شناسی، هیكسوس‌ها همان شاهان پانزدهمین سلسله فرمانروایان مصر باستان دانسته شده‌اند که از نظر نژاد، سامی یا کنعانی بوده‌اند و از حدود سال ۱۶۷۰ تا سال ۱۵۵۰ ق.م حکومت می‌کردند. شواهد دیگری هم در گزارش مانتو هست مبنی بر اینکه آنها همان اسرائیلی رده‌اند که بعدها معبد اورشلیم را بنیان نهادند.^{۵۱} در کتیبه‌ای مصری متعلق به قرن شانزدهم پیش از میلاد، نابود کردن آواریس و راندن هیكسوس‌ها به جنوب کنعان، به آمموس اول بنیان‌گذار سلسله هجدهم نسبت داده شده است و یافته‌های باستان‌شناسی هم آن را تأیید می‌کند. مؤلفان معتقدند اجزاء داستان یوسف در تورات، یعنی نام‌های اماکن و اشخاص، توصیف ویژگی‌های دربار فرعون و شرایط فرهنگی و اجتماعی مصر، و گزارش وقایعی که در آن آمده هر کدام به مقطعی از تاریخ مصر مربوط می‌شود و درهم و برهم بودن این اجزاء چنان است که نمی‌توان مجموعه آنها را به هیچ دوره خاصی از تاریخ آن سرزمین نسبت داد. بیشترین احتمالی که مؤلفان کتاب برای یافتن سرخ و نشانی از بنی‌اسرائیل در مصر به بررسی آن پرداخته‌اند یکی بودن هیكسوس‌ها و عبرانیان

است؛ و چون سرانجام به این نتیجه رسیده‌اند که گزارش تورات درباره داستان یوسف و حضور بنی‌اسرائیل در دلتای نیل با این برهه از تاریخ مصر جور در نمی‌آید آن را مردود دانسته و حکم به غیرواقعی بودن کل ماجرا داده‌اند. مؤلفان درحالی در مورد داستان یوسف ابراز تردید می‌کنند که خود با اشاره به یافته‌های باستان‌شناسی در محل شهر قدیمی آواریس، اعتراف می‌کنند که وضعیت فرهنگی و اجتماعی آواریس در آن زمان: «به طور عجیبی لااقل در فرازهای کلی‌اش شبیه به داستان دیدارهای نیاکان از مصر و اقامت تدریجی‌شان در آنجاست». متأسفانه باید گفت یک نکته غایب‌انداز در گزارش تورات هست و آن استفاده صریح از کلمه «فرعون» در داستان ورود یوسف به مصر و به قدرت رسیدن اوست، و همین موجب شده که همه پژوهشگران توجه خود را بر فرعونها متمرکز کنند و «یوسف گم‌گشته» را در لابلای سلسله‌های فراعنه بجویند! اتفاقاً در این مورد نیز روایت قرآنی اشارات کاملاً متفاوتی از زمان زندگی یوسف در اختیار ما می‌گذارد، که مهمترین آن، استفاده از کلمه «پادشاه» به جای فرعون برای اشاره به فرمانروای مصر است.^{۵۲} این نکته قرآنی برخلاف گزارش تورات نشان می‌دهد که ماجرای یوسف زمانی در مصر اتفاق افتاده که حکومت آن سرزمین در دست فرعونها نبوده است، و البته مشهورترین دوره‌ای که چنین ویژگی را داشته دور سلطه هاکسهاست زیرا مصریان واژه فرعون را فقط برای فرمانروایان اصیل قبطی استفاده می‌کردند و برای حاکمان هیکسوس که از نژادی بیگانه بودند به کار نمی‌بردند. مؤید این نظر از یک متن یهودی ساحری به نام /سرر موسی^{۵۳} به دست می‌آید که برخی قدمت آن را قرن سوم پیش از میلاد رو به عقب بسیار متأخرتر، قرن هشتم یا حتی دهم میلادی) می‌دانند.^{۵۴} این متن تأکید کرده که وقتی رسد /رارد مصر شد فرعون آن سرزمین یک اسماعیلی بود^{۵۵} (این عنوان در ادبیات قدیم یهود به نام /اقوام عرب از جمله به مدیانیان اطلاق می‌شد).^{۵۶} همچنین باید دانست که هیچ‌یک از نامهای /سوسی که در ضمن داستان یوسف در تورات آمده (مثل پوتیفار، پتی‌فرع و غیره) در قرآن وجود ندارد. به این ترتیب می‌توان چنین در نظر گرفت که هیکسوس‌ها اقوام شرقی (کنعانی یا مدیانی) غیر از بنی‌اسرائیل بوده‌اند که در مصر صاحب قدرت شده و بنی‌اسرائیل هم در زمان آنها وارد مصر شده‌اند، و تمام ماجرای یوسف و خاندانش در زمان آنها اتفاق افتاده است. متأسفانه، مؤلفان چنین احتمال مهمی را نادیده گرفته‌اند و همین موجب شده که نتوانند داستان یوسف را در چهارچوب تاریخ بگنجانند. جالب است بدانیم در مقبره یک حاکم مصری به نام «بابا»^{۵۷} در منطقه الکاب^{۵۸} نزدیک الأقصر^{۵۹} در جنوب مصر که ظاهراً متعلق به دوران سلسله جنوبی هفدهم (معاصر با سلسله شمالی شانزدهم) یعنی شاهان هیکسوس است سخن از یک قحطی چندین و چند ساله به میان آمده که

با جمع‌آوری غله به خوبی مدیریت شده است، و این ممکن است همان هفت سال قحطی زمان یوسف بوده باشد.^{۶۰}

ظهور موسی و ماجرای خروج

مؤلفان در ادامه بحث به ماجرای ظهور موسی و خروج بنی‌اسرائیل از مصر می‌رسند. آنها معتقدند که یکی از مهمترین نکاتی که باعث تردید در درستی داستان خروج می‌شود نیامدن نام صریح فرعون در آن است زیرا در بخشهای دیگر کتاب مقدس نام فرعون‌هایی همچون شیشق (شیشونق) و نخو آورده شده است. تعیین رامسس دوم به عنوان فرعون زمان خروج هم فقط یک حدس است نه بر فرض یکی دانستن نام رع‌مسیس^{۶۱} و کلمه «رامسس» در نام شهر پی-رامسس استوار است.

اولین نکته‌ای که ممکن است توحه مؤلفان قرار می‌گیرد اصل ادعای حضور چندصدساله بنی‌اسرائیل در مصر است. آنها معتقدند هیچ اسناد مصری به حضور سامیانی در مصر تصریح دارند اما این لزوماً بدان معنی نیست که آن سامیان همان بنی‌اسرائیل بوده باشند. منابع مصری گزارش می‌دهند که شهر پی-رامسس (پناه ام‌سر) در دلتای نیل در روزگار فرعون بزرگ رامسس دوم^{۶۲} که از سال ۱۲۷۹ تا ۱۲۱۳ ق.م حکومت می‌کرد ساخته شد، و سامیان نیز ظاهراً در بنای آن به خدمت گرفته شده بودند. به عقیده مؤلفان کتیبه فرعون مرنپتاه (پسر رامسس دوم) متعلق به اواخر قرن سیزدهم میلادی قدیمی‌ترین سندی است که صراحتاً به وجود گروهی به نام «اسرائیل» (البته در کنعان، نه در مصر) اشاره کرده و این نام در سنگ‌نوشته‌های قدیمی‌تر مخصوصاً در دوره هیکسوس‌ها و همچنین در آرش و الراف خط میخی در تل‌العمارنه متعلق به قرن چهاردهم پیش از میلاد و نیز کتیبه‌های سایر اقوام نوار نزدیک باستان به چشم نمی‌خورد، و از نظر مؤلفان این نشان می‌دهد که نمی‌توان هیچ اشاره‌ای به این گروه خاص بین اسرائیلیان و دوره‌های قدیمی‌تر تاریخی به خصوص در مصر برقرار کرد. به همین دلیل در ادامه، سیر تحقیقات را طوری پیش می‌برند که ماجرای خروج داستانی بدون ارتباط واقعی با مصر باستان به نظر آید، مثل مقایسه نام جوشن یا چشم (نام توراتی منطقه‌ای در دلتای نیل که از آن در کتیبه‌های مصری با نام کسیم یاد شده)^{۶۳} با نام چشم (از امیران عرب در قرن ششم پیش از میلاد) و غیره. نهایتاً هم نتیجه می‌گیرند نباید فریب نامهای مصری مندرج در تورات را خورد، چون این نامها در مصر قرون هفتم و ششم پیش از میلاد هم رواج داشته و ساکنان مناطق همسایه مصر (مثل یهودیان) با آنها آشنا بوده‌اند و این نامها از همین جا به کتاب مقدس آنان راه

یافته است. البته مؤلفان این حدس را هم مطرح می‌کنند که آنچه به عنوان داستان خروج در تورات بیان شده روایت دستکاری شده یک ماجرای بسیار قدیمی‌تر است که در زمان تألیف تورات (حدود قرن هفتم پیش از میلاد) تنها خاطره‌ای مبهم از آن در ذهن یهودیان باقی بوده است؛ اما به هر حال تلاشها برای یافتن اصل آن تا کنون بی‌ثمر مانده است. تردیدی نیست که آنچه ذهن دانشمندان عصر ما را به سوی غیرواقعی بودن داستان موسی سوق داده، آن است که سرگذشت او در کتاب مقدس و دیگر منابع قدیم یهودی، از همان قدم اول با چیزهایی از مقوله اوهام و خیالات پیون می‌خورد: جادوگران تولد او را پیشگوئی می‌کنند،^{۶۵} و مثل افسانه سارگون آکدی و کورش پرسی (در نوشته‌های هرودوت) و هوروس مصری، در سبیدی حصیری گذاشته و به رودخانه افکنده می‌شود. «آ جانش از گزند دشمنان نجات یابد»^{۶۶}

اما آیا روش تحقیق در چهارچوب استدلالی مؤلفان صحیح است؟ اگر واقع‌بینانه و به دور از آشفته‌بازار روایات یهودی به اسان موسی بپردازیم، می‌توانیم ببینیم که ماجرای ظهور موسی و خروج بنی‌اسرائیل از مصر به رهبری او چندان هم با تاریخ مصر باستان بی‌ارتباط نیست، و در این باره دلایل و اسنادی هست که بر نویسندگان کتاب انتظار می‌رفت آنها را هم در ضمن تحقیقات خود بررسی کنند، اما متأسفانه آنها یا سوت و یا صرفاً با اشاراتی کوتاه به سادگی از کنارشان عبور کرده‌اند. ما در اینجا بعضی از این دلایل را ارائه می‌دهیم و قضاوت را به عهده خوانندگان می‌گذاریم.

اولین حلقه پیونددهنده ماجرای خروج به تاریخ واقعی مصر، همان نام شخصیت اصلی این ماجرا یعنی موسی است. نام موسی که در زبان عبری موشه^{۶۷} می‌شود و در خود کتاب مقدس هم با ارائه معنایی اشتباه یک نام اصیل عبری معرفی شده^{۶۸} در ترجمه یونانی تورات متعلق به قرن سوم پیش از میلاد با تلفظ «موسیس» آورده شده، و این معنی متفاوت وقتی با معنی نادرستی که در تورات به عنوان یک نام عبری برای آن ارائه شده مقایسه شود اولین جرقه غیرعبری بودن نام او را در ذهن می‌اندازد. در حقیقت نام موسی مأخوذ از واژه مصری «میسو» یا «موسیس» به معنی «فرزند» و یا «پسر» است که به خصوص در دوره پادشاهی نو در پایان نام خیلی از فراعنه همچون آمون‌موسیس، پاتموسیس، توت‌موسیس و مشهورتر از همه، رامسس (رَعَمْسِیس، به معنی پسر رع خدای خورشید) و یا پتاهموس به صورت ترکیب با نام خدایان مصری آمده است.^{۶۹} آنچه این نظر را بیشتر تأیید می‌کند آن است که نام سایر افراد مهم مرتبط با موسی همچون پینحاس، میراری، هوفنی، و احتمالاً هارون و میریام (برادر و خواهر موسی) نیز مصری هستند. چه بسا نام موسی هم مثل نام فراعنه‌ای که به آنها اشاره شد با نام یکی از

خدایان مصر باستان همراه بوده که بعداً به دلایلی حذف شده است.^{۷۰}

درباره کسی که موسی را از آب نیل گرفت، تورات می‌گوید که او دختر فرعون بوده، و قرآن می‌گوید که همسر فرعون بود. موضوع انتخاب یک طفل به عنوان فرزند از سوی یک شاهدخت یا ملکه مصری و سپس جدایی او از دربار در بزرگسالی هم دارای یک مشابه واقعی در تاریخ مصر است. در اسناد مصری سخن از فرعونی به میان آمده به نام آمیمهت چهارم^{۷۱} که نام پدر او جایی ثبت نشده است. ملکه سوپکینفرو^{۷۲} (که بعداً آخرین فرعون سلسله دوازدهم شد) او را به عنوان فرزند خود پرورش داد. طبق سند تورین^{۷۳} که فهرستی از پادشاهان مصر و دوره حکومت آنهاست، ا. به مدت نه سال (۱۸۱۵-۱۸۰۶ ق.م) همراه با آمیمهت سوم^{۷۴} فرعون مصر بود و کار فرمانروایی را با همکاری وی انجام می‌داد، اما ناگهان به طرز مرموزی از صحنه تاریخ مصر ناپدید شد. پس از مرگ آمیمهت سوم، ملکه سوپکینفرو جانشین وی گردید.^{۷۵}

داستان رفتن موسی به مصر و ازدواجش با دختر کاهن آن سرزمین هم یک مشابه واقعی در تاریخ مصر دارد، و آن، داستان سینو^{۷۶}، کارگزار دربار مصر در چند قرن پیش از موسی است که طبق کتیبه‌ای که در مقبره او به دست آمده، از خشم فرعون به سوریه گریخت و در آنجا با دختر امیر یکی از قبایل سامی ازدواج کرد.^{۷۷} سوپکینفرو از خشم فرعون به میان سامیان شرق مصر گریخته، قابل انتظار است که پس از او هم دیگران هم که قصد گریز از خشم فرعون را داشته‌اند به همان مسیر رفته باشند. تمام اسناد تاریخی، سرزمین مدین را که موسی بدان گریخت در شرق خلیج عقبه یعنی در شمال غربی شبه جزیره عربستان قرار می‌دهند.^{۷۸}

ادامه داستان موسی، ماجرای ورود او به دربار مصر و چنانچه او را با فرعون برای رهایی عبرانیان است. در کتاب مقدس نام فرعون و هیچ‌یک از درباریان او آورده نشده است، اما قرآن صراحتاً می‌گوید که این فرعون مشاور شیریری به نام هامان داشته که به او دستور داده بود برخی از آجر یا خشت پخته برایش بسازد تا از طریق آن به آسمان دست یابد و از خدای موسی خبر بگیرد.^{۷۹} کتیبه‌های مصری نشان می‌دهند که چنین نامی با نگارش هیروگلیف «» در مصر قدیم مورد استفاده بوده،^{۸۰} و اتفاقاً طبق کتیبه روی چهارچوب یک در قدیمی مصری در موزه ملی تاریخ هنر^{۸۱} در وین، شخصی به همین نام و به عنوان فرمانده کارگران معدن سنگ (کاری مرتبط با آنچه که طبق قرآن، فرعون از هامان خواسته بود)، زمانی یکی از مقامات عالی‌رتبه دربار مصر در دوره پادشاهی تو (احتمالاً در زمان رامسس دوم) بوده است.^{۸۲} عده‌ای نیز نام هامان را تلفظ عربی نام «ها-آمون»^{۸۳} دانسته‌اند که در مصر باستان عنوانی برای بالاترین

مقام درباری پس از فرعون بوده است،^{۸۳} به ویژه اینکه تحقیقات نشان می‌دهند که نام آمون (خدای بزرگ مصریان باستان) احتمالاً در اصل به صورت «آمانا» تلفظ می‌شده است.^{۸۴} با این حال، ابهام در تاریخ‌گذاری و شناسایی افرادی که صاحب این نام بوده‌اند به گونه‌ای است که هنوز نمی‌توان از روی آن زمان دقیق واقعه خروج را تعیین کرد.

مرحله بعدی داستان موسی، ماجرای نزول بلاهای آسمانی است. این بلاها در تورات عبارت بوده‌اند از خون شدن آب رودخانه نیل، هجوم وزغها، هجوم پشه‌ها، هجوم مگسها، تلف شدن دام‌ها، بارش گریز آتشین، هجوم ملخها، تاریکی غلیظ و مرگ نخست‌زادگان. این بلاها در قرآن پنی تا سستند: طوفان، ملخ، شپش، وزغ و خون.^{۸۵} توجه شود که بلای خون آخرین بلای ذکر شده در قرآن است و همین بلاست که فرعون را مجبور به تسلیم ظاهری در برابر موسی می‌کند. درباره شرایط استتاک که در اثر جنگها و خشکسالی‌ها یا طوفانها و غیره در مصر باستان پیش می‌آمده و بلاهای مصری متعددی در اختیار ماست که هریک به دوره‌ای از دورانهای تاریخ آن سرزمین با ربط دارند اما هنوز هیچ سند متمایزی که اختصاصاً مربوط به بلاهای آسمانی و واقعه خروج باشد به دست نیامده است. با این حال در یک پاپیروس متعلق به قرن سیزدهم پیش از میلاد که در موزه اتارناسازن دیدن نگهداری می‌شود و به قلم یک کاهن مصری به نام ایپوور^{۸۶} نوشته شده، سخن از ریه‌های بزرگی به میان آمده که همزمان با فرار دسته‌جمعی بردگان روی داده و تمام سرزمین مصر را به تابی کشانده است، و شرحی که از چگونگی این بلاها داده در بعضی جزئیات بسیار شبیه به گاهی است که از ماجرای نزول بلاها در تورات ثبت شده است.^{۸۷} مثلاً اشاره صریح ایپوور به خون شدن آب رودخانه، که می‌گوید: «بلا در تمام سرزمین گسترده شده است، همه جا خون است... در نیل، خون است... مردم از تشنگی چروکیده می‌شوند»^{۸۸} به روشنی می‌تواند با این عبارات تورات تأیید شده «همه آب رودخانه به خون تبدیل شد... خون در تمام سرزمین مصر بود، و رودخانه معفن شد... و همه مصریان اطراف رودخانه تقب می‌زدند تا آب برای نوشیدن بیابند، چون نمی‌توانستند از آب رودخانه بنوشند».^{۸۹} دیگر بلاها و حوادثی که در این پاپیروس مورد اشاره قرار گرفته و با گزارش تورات مشترک است عبارتند از: فراگیر شدن آتش در تمام مصر،^{۹۰} از بین رفتن همه مراتع و غلات،^{۹۱} مریضی و پراکنده شدن احشام،^{۹۲} تاریکی گسترده در همه مصر،^{۹۳} مرگ همگانی (شامل درباریان و مردم عادی)،^{۹۴} حرکت ستونی بسیار بلند از آتش پیشاپیش دشمنان مصر (بردگان عبرانی)،^{۹۵} و غارت جواهرات به دست بردگان.^{۹۶} نحوه بیان ایپوور طوری است که گویا خودش شاهد این حوادث بوده، و در این صورت شاید بتوان آن را شاهدی بر وقایع مربوط به ظهور

موسی دانست. البته خود پاپیروس نسخه اصلی نیست و در زمان پادشاهی نو (که معمولاً بعد از زمان موسی دانسته می‌شود) رونویس شده است. بین تورات و پاپیروس ایبورو به احتمال زیاد رابطه‌ای هست، و شاید یکی از دو متن از روی دیگری نوشته شده باشد؛ شاید هم هر دو از روی یک منبع قدیمی‌تر (حتی شفاهی) اقتباس شده باشند که آن منبع اولیه ممکن است به واقعه خروج مربوط بوده و یا نبوده باشد. با توجه به اینکه بعضی از مهمترین اجزاء داستان بلاهای آسمانی روایت تورات (نظیر هجوم ملخها، وزغها، شیشه‌ها، و بارش تگرگهای آتشین) در این پاپیروس نیامده، این امکان هست که مضمون آن ارتباطی با داستان موسی نداشته و صرفاً گزارش پرآب و تاب‌ی از یک طوفان خشکسالی و یا ویرانی گسترده‌ای در مصر به دلیل هجوم بیگانگان باشد.^{۹۷}

کوه سینا

ادامه ماجرای موسی، مرتبط به خروج دسته‌جمعی بنی‌اسرائیل از مصر به سوی کوه سینا در سرزمین مدیان (مدین) و سپس به سوی کنعان است. طبق آنچه در تورات آمده، کوه سینا (یا سینا)^{۹۸} که «حوریب» و «کوه سینا» هم خوانده شده،^{۹۹} همان کوهی بوده که در آن خداوند با موسی سخن گفت و با عطا کردن معجزات به آن حضرت وی را به پیامبری برگزید، و بعداً نیز الواح ده فرمان و کتاب مقدس تورات را در آنجا بر او نازل فرمود. در قرآن نیز نام این کوه به صورت «سیناء»^{۱۰۰} و «سینین»^{۱۰۱} آمده، هرچند غالباً فقط با عنوان «طور» (کوه) از آن یاد شده است.^{۱۰۲}

کوه سینا در (یا بسیار نزدیک به) سرزمینی به نام «بنی مدین» قرار داشته که ساکنان آن عرب بودند. وقتی موسی از بیم جان خود مصر را ترک نمود، سرزمین مدیان گریخت.^{۱۰۳} او در آنجا به دختران پترو (یا روئیل) که کاهن و پیر خداپرست مدین بود یاری رساند، به همین دلیل مورد لطف او قرار گرفت و پس از مدتی که به کار چوپانی گله‌های وی پرداخت با یکی از دخترانش به نام صفوره ازدواج کرد. موسی بعداً بر فراز این کوه به پیامبری برگزیده شد و مأموریت یافت که به مصر بازگشته و بنی‌اسرائیل را از اسارت فرعون برهاند. موسی (ع) بعد از ماجراهایی توانست بنی‌اسرائیل (عبرانیان) را از دست فرعون نجات داده و از مصر بیرون بیاورد. او آنها را پس از گذراندن از دریا به پای کوه سینا آورد تا در آنجا خدا را عبادت کرده و به حضور او قربانی تقدیم کنند. در آنجا خداوند الواح ده فرمان و کتاب مقدس تورات را به موسی (ع) عطا کرد. سپس بنی‌اسرائیل از کوه سینا به سوی فلسطین رهسپار شدند و چون خدا به آنها فرمان داده بود که راه رفته را دوباره بازنگردند^{۱۰۴} به مرور زمان مسیر حرکت خود را فراموش کردند و از

کوه سینا و سایر نقاطی که در مسیرشان بود فقط نامهایی در خاطرشان باقی ماند؛ با تغییر نام آن اماکن در طی سالیان دراز امروز هیچ ردپایی از مسیر خروج بنی اسرائیل و منزلگاههایی که در میانه راه داشتند باقی نمانده است، و بعد از ۳۳ قرن به هیچ وجه نمی توان از روی نامهایشان محل آنها را شناسایی کرد. با این حال از روی اشارات پراکنده ای که در تورات و دیگر منابع یهودی و غیر یهودی روزگار باستان یافت می شود ممکن است بتوان محل احتمالی بعضی از آنها، از جمله کوه سینا را تعیین نمود.

با وجود اذیت تاریخی کوه سینا و جستجوهای فراوانی که درباره آن شده، امروزه دانشمندان در مورد محل احتمالی آن با یکدیگر اتفاق نظر ندارند. امروزه بیش از بیست کوه مختلف در محدوده وسیعی از غرب آسیا، شبه جزیره سینا، عربستان سعودی، فلسطین، اردن، و حتی یمن معرفی شده اند که خصصیات هر کدام از جهاتی شبیه به کوه سینای توصیف شده در تورات است، و معلوم نیست کدام یک از آنها به راستی همان کوه سیناست. مهم ترین این کوهها، کوه جبل موسی (جبل کاترین یا کوه کترین) در جنوب شبه جزیره سینا، کوه جبل سیربال در مرکز همان شبه جزیره،^{۱۰۵} کوه سین پشا در شمال شرق شبه جزیره،^{۱۰۶} کوه قرقوم در جنوب غربی فلسطین،^{۱۰۷} و کوه لوز در شمال غرب عربستان،^{۱۰۸} هستند. ابهام درباره محل واقعی این کوه تا حدی است که برخی دانشمندان حتی احتمال نابودی آن را بر اثر فرسایش و تغییرات طبیعی طی قرون گذشته مطرح کرده اند.^{۱۰۹}

در زمان ما، محلی که عمدتاً به عنوان کوه سینا شناخته می شود و شهرت تاریخی آن به قرنهای پیش بر می گردد، کوه جبل موسی (کوه کاترین) در جنوب شبه جزیره سیناست. این کوه با ارتفاع ۷۵۰۰ پا صدها سال است که از سوی مسیحیان (اما نه یهودیان) به عنوان کوه سینا شناخته می شود، و در پای آن صومعه ای هست که متعلق به راهبان مسیحی است. اما حقیقت آن است که قدمت تاریخی آن (به عنوان کوه سینا) به قرون اولیه مسیحی به ویژه قرن چهارم میلادی یعنی زمان حکومت کنستانتین کبیر امپراتور روم بازمی گردد، و خود شبه جزیره سینا نیز تنها بعد از این تعیین مکان به این نام (سینا) شهرت یافته است. کنستانتین کبیر، نخستین امپراتور روم بود که به مسیحیت گروید و سعی کرد به آئین مسیح در سرتاسر قلمرو خود رسمیت بخشد. او شخصیتی خرافاتی داشت، و چون خود را به عنوان اولین امپراتور مسیحی روم ناجی مسیحیت و برگزیده خداوند می دانست گمان می کرد خوابها و توهماتش الهامات الهی است، و آنها را مبنای بسیاری از تصمیم گیری هایش قرار می داد. انتخاب کوه جبل موسی در شبه جزیره سینا و چندین نقطه دیگر در فلسطین به عنوان اماکن مقدس مرتبط با مسیح نیز بر پایه همین توهمات او بوده

است.

آغاز اعتماد کنستانتین به احساسات ماوراءالطبیعی‌اش به اندکی قبل از نبرد او بر روی پل میلوی^{۱۱۰} در خارج از شهر رم در سال ۳۱۲ میلادی بازمی‌گشت، همان نبردی که مقدمه تسلط وی بر غرب امپراتوری روم را فراهم آورد. طبق ادعای خودش، او در طول این نبرد تصویر هاله‌مانندی از خورشید را دید که به شکل یک صلیب در آسمان بر او ظاهر گشت. او همراه با علامت صلیب حروف یونانی «خی»^{۱۱۱} و «رو»^{۱۱۲} (حروف اول کلمه کریستوس به معنی مسیح) را نیز دید که با عبارت «با این علامت پیروز می‌شوی» همراه بودند. می‌گویند که او در عصر همان روز، مسیحی از مسیح را دید که به او می‌گفت علامت «خی-رو»^{۱۱۳} را همیشه به عنوان نماد در قرار سپاه خود داشته باشد تا پیروز گردد. به گفته خود کنستانتین، همین «علامت ماوراءالطبیعی» به او به گرایش او به مسیحیت شد، و این باور را در ذهن او به وجود آورد که از سوی خدا برگزیده شده تا حکومت جهانی مسیح را برپا کند و صلح و رستگاری را در تمام جهان برقرار سازد.^{۱۱۴} با اعتماد به اینکه رؤیاها و توهمات الهامات الهی است خودش و دیگران را ملزم به پیروی از آنها می‌دانست.^{۱۱۵}

کنستانتین می‌پنداشت که خدا می‌خواهد او را مانند موسی که ناجی قوم بنی‌اسرائیل بود ناجی همه جهان قرار دهد؛ به همین دلیل با ششصد خدمت خود به کارهای موسی دستور داده بود خیمه مخصوصی به شکل صلیب برایش تهیه کند تا، تقلید از او، آن را هنگام جنگ بیرون از اردوگاه برپا کند.^{۱۱۶} او و عده کمی از افراد مورد اعتماد پیش از دست زدن به هرگونه اقدام نظامی وارد این خیمه می‌شدند تا در آن «مشورت الهی» را طلب نمایند. اوزبیوس تاریخ‌نگار و اسقف دربار کنستانتین که خود شخصاً ناظر بسیاری از وقایع تاریخی وی بوده، نحوه طلبیدن این «مشورت الهی» و حوادثی را که بعد از آن اتفاق می‌افتاد این گونه ثبت کرده است:

و با تضرعات خالصانه به درگاه خدا، همیشه خیلی زود یک تجلی الهی به او عطا می‌شد. سپس، آن گونه که گویی یک «انگیزه» الهی او را تحریک کرده، ناگهان از خیمه بیرون می‌دوید و به سپاهیان دستور می‌داد بی‌درنگ حرکت کنند، و بلافاصله شمشیرها را بکشند. آنها نیز به محض صدور فرمان، فوراً حمله را آغاز می‌کردند و با تمام قدرت می‌جنگیدند، به طوری که با سرعت باورنکردنی به پیروزی دست می‌یافتند، و نشان فتح و ظفر را بر دشمنان خود می‌کشیدند.^{۱۱۷}

این «انگیزه‌ها» یا تکانه‌های الهی بر سرتاسر زندگی کنستانتین حاکم بود. اوزبیوس می‌نویسد

که این «مکاشفات» و الهامات چنان روح و ذهن امپراتور را تحت تأثیر قرار داده بودند که او بیشتر کارهای خود را بر اساس همانها انجام می‌داد.^{۱۱۸} روزگار کنستانتین روزگار غلبه اوهام و خرافات بود، و عجیب نیست که خود او نیز به عنوان یک «قدیس قدرتمند و برگزیده» گرایش فراوانی به امور ماوراءالطبیعی داشته است. ترتولیان، قدیس مشهور مسیحی، یک قرن پیش از کنستانتین، اظهار می‌کرد که بشر بخش زیادی از معرفت خود به خداوند را مرهون رؤیایا و مکاشفه‌هاست؛ و آرتمیدوروس افسوسی نیز کتاب «اونیروکریتیکون»^{۱۱۹} را در اصل با همین موضوع نوشته بود.

خاطره تلخی که کنستانتین از به قتل رساندن همسرش فاستا و پسرش کریسپوس به خاطر بدگمانی به آنها داشت و جانش را می‌آزرد، پس به توصیه پدران مسیحی که وی را برای کفاره این گناه به عبادت مکانهای مقدس فرا می‌خواندند، تصمیم به شناسایی تعدادی از این مکانها گرفت. او از مادر خود مکاشفه‌ها خواست به خاور میانه سفر کند و مکانهای مقدسی را که در رؤیاهایش دیده بود یا به او بسته شده بود، برای زائران مسیحی شناسایی نماید. ملکه به فرمان امپراتور راه سفر در پیش گرفت و رستورانها و فلسطین گردید. او در این سرزمینها چندین نقطه را بر اساس روایات رایج میان سائین منلقه به عنوان نقاط مقدس تعیین کرد، و برای رسمیت بخشیدن به آنها در هر کدام کلیسایی بنا نمود. کوه جبل موسی در جنوب شبه جزیره سینا هم یکی از همین نقاط بود، و ظاهراً او در تعیین آن، روایات رایج میان راهبان مسیحی ساکن آن منطقه اعتماد کرده بود.

اما گذشته از جبران گناه، یکی از دغدغه‌های دیگری که کنستانتین داشت وادار کردن اتباع امپراتوری به پذیرفتن آئین مسیح بود. مسلماً او نمی‌توانست همه مردم را به زور وادار به این کار کند زیرا چنین اقدامی تنفر عمومی و رویگردانی رومیان از او و مذهب تازه‌اش به دنبال داشت. او می‌خواست مسیحیت از نوع تثلیث را در سرتاسر امپراتوری حاکم کند اما می‌دید که در بسیاری از سرزمینها معابد بت‌پرستان همچنان برپا و پررونق است و می‌دانست که تا وقتی این معابد زیارتگاه‌ها وجود دارند اتباع امپراتوری تمایلی به تغییر کیش خود و گرایش به مذهب جدید نشان نخواهند داد. به این ترتیب لازم بود که مکانهایی به عنوان مکانهای مقدس متعلق به مذهب جدید معرفی شود و چه بهتر بود که این اماکن مقدس تازه به جای اماکن بت‌پرستان معین می‌شد تا بهانه‌ای برای تخریب و از بین بردن آنها هم باشد. او حتی حاضر بود به عنوان یک مصلحت‌جویی سیاسی، مکانهایی دروغین را به جای مکانهای اصلی معرفی کند. هدف اصلی او ترویج مسیحیت در تمام امپراتوری بود، و وقتی این هدف با اعلام بعضی نقاط به عنوان

مکانهای مقدس حاصل می‌شد دیگر تفاوتی نمی‌کرد که محل آنها واقعی یا دروغین باشد. به این ترتیب، عجیب نیست اگر بدانیم تمام نقاطی که ملکه به عنوان «مکانهای مقدس» تعیین کرد، قبلاً عبادتگاهها و مکانهای مقدس بت‌پرستان و غیر مسیحیان بوده است. مثلاً محلی که در بیت لحم به عنوان زادگاه عیسی معرفی شد، در اصل سردابی بود که زنان بت‌پرست در مواقع خاصی از سال در آنجا جمع شده و برای مرگ آدونیس از خدایان رومی سوگواری می‌کردند. به فرمان ملکه، به جای عبادتگاه هشت‌گوشه‌ای که بر روی این سرداب بود کلیسای بزرگی ساخته شد.^{۱۲۰} جایی که در ممره (رامه الخلیل، در دو مایلی شمال حبرون)، به عنوان محل تعلیم عیسی به حواریونش معرفی شد، نزدیک درخت بلوط کهنسالی قرار داشت که از دیرباز مردم پرستش ساکنان بت‌پرست آن منطقه بود. در اینجا هم به فرمان ملکه کلیسایی ساخته شد.^{۱۲۱} جایی که کثانتین طبق رؤیاهای خود به عنوان محل مرگ عیسی و دفن او بر فراز کوه جُلجُت معرفی کرد، در اصل یک مقبره یهودی بود که زیر عبادتگاه آفرودیت یکی از خدایان یونانی قرار داشت. ملکه هلنا در این نقطه نیز کلیسای آناستازیس یا آرامگاه مقدس را برپا کرد.^{۱۲۲} ملکه در فلسطین حتی به جستجوی صلیب عیسی نیز پرداخت، و مردم آنجا او را به مکانی راهنمایی کردند که جفاکان رومی سابق، عبادتگاه آفرودیت را در آنجا ساخته بودند؛ او دستور داد زمین آن عبادتگاه را حفر کنند، و طبق گفته آمبروس مورخ کلیسا سه صلیب در آنجا پیدا شد که ملکه یکی از آنها را بر اساس گمان خود به عنوان صلیب عیسی برگزید،^{۱۲۳} و دستور داد در محل آن کلیسایی ساخته شود.^{۱۲۴} اهالی منطقه، که در این تعیین مکانها شرکت می‌کردند عمدتاً یهودیانی بودند که به طمع دریافت پول از ملکه، با تئوری‌های تصورات او مدعی می‌شدند که فلان نقطه عبادتگاه مریم مقدس یا فلان جا محل عروج عیسی مسیح است؛ آنها برای این کمک خود پاداش قابل توجهی از ملکه دریافت می‌کردند.^{۱۲۵} دانشمندان عصر حاضر نتوانسته‌اند اعتبار هیچ‌یک از این تعیین مکانها را ثابت کنند.^{۱۲۶}

وقتی ملکه هلنا تصمیم گرفت محل کوه سینا را تعیین کند هیچ یک از یهودیان فلسطین حاضر به همراهی با او نشدند. ملکه به ناچار یک غیبگوی بدوی را که مدعی بود محل کوه را می‌داند با خود همراه کرد و سوار بر ازابه‌های سلطنتی به سوی آنجا رهسپار گردید. غیبگوی بدوی کاروان ملکه را از میان کوهها و تپه‌ها عبور داد و تا جنوب شبه جزیره سینا پیش برد. او در آنجا کوهی را به ملکه نشان داد و گفت که همان کوهی است که موسی (ع) در آن با خداوند سخن گفته است. ملکه شادمان از اینکه کوه سینا را یافته، پاداش قابل توجهی به غیبگو داد و بلافاصله امر کرد تا کلیسایی در دامنه آن کوه ساخته شود.^{۱۲۷} این کوه از آن به بعد رسماً به نام

کوه سینا شناخته شد، و عرب‌هایی که بعدها در منطقه ساکن شدند آن را جبل موسی (کوه موسی) نامیدند. دویست سال بعد که کلیسای ملکه در دامنه کوه رو به ویرانی نهاد، یوستینین امپراتور روم صومعه‌ای به جای آن بنا کرد، و این صومعه بعدها به نام «کاترین» راهبه مسیحی در قرن سیزدهم میلادی که تمام عمر خود را در آن زیسته و همان جا هم از دنیا رفته بود، صومعه «سن کاترین» (کاترین مقدس) نام‌گذاری شد.

امروز با گذشت حدود دو هزار سال از آن ماجرا، هنوز معلوم نشده که تعیین مکان مزبور بر چه اساسی بوده است. بسیاری از دانشمندان معتقدند که این تعیین مکان هم مثل سایر تعیین مکانها بر اساس صلاح اندیشی‌های سیاسی انجام شده است زیرا شبه جزیره سینا در آن زمان جزء قلمرو روم بود و تعیین کوه سینا در آنجا می‌توانست منافع زیادی برای رومیان داشته باشد در حالی که عربستان سرزمین‌های واقع در شرق خلیج عقبه خارج از قلمرو روم بودند و تعیین کوه سینا در آن مناطق فایده‌ای برای امپراتوری نداشت. به هر حال اقدام کنستانتین در رسمی اعلام کردن کوه جبل موسی به سینا که سینا موجب شهرت آن گردید، نویسندگان مسیحی که عمدتاً پیرو کلیسای کنستانتین بودند در نوشته‌های خود به تبلیغ آن پرداختند و جهان مسیحیت نیز کورکورانه آن را پذیرفت. به همین دلیل است که ذکر این مکان تنها در آثاری یافت می‌شود که از میانه قرن چهارم میلادی به بعد نوشته شده‌اند، و هیچ اثری از آن در منابع قدیمی‌تر نمی‌توان یافت.^{۱۲۸}

یکی از مهم‌ترین شواهد بی‌پایه بودن این تعیین مکان به اعتنایی و واکنش سرد یهودیان نسبت به آن است. یهودیان، که به سبب تعصبات قومی و مذهبی خود همواره به کوه سینا به چشم مقدس‌ترین مکان روی زمین می‌نگریستند، از آنجا که هیچ روایت متبری در تأیید این تعیین مکان در دست نداشتند هیچ‌گاه حاضر به پذیرش آن به عنوان کوه سینا شدند. آنها هرگز به زیارت کوه مزبور نرفتند، عبادتگاه یا بنای یادبودی بر فراز آن برپا نکردند. در نزدیکی آن نیز شهری نساخته و اجتماعی تشکیل ندادند. این بی‌اعتنایی یهودیان نسبت به کوه تعیین شده در شبه جزیره سینا در اسناد تاریخی خود آنان نیز ثبت شده است، مثلاً خاخام بنیامین تودلای پیشوای دینی یهودیان اسپانیا در قرن دوازدهم میلادی که برای آمارگیری و بررسی وضع یهودیان روزگار خود سفری به آسیا و شمال آفریقا داشته و بازدیدی هم از شبه جزیره سینا و کوه مشهور آن نموده، در سفرنامه خود ضمن اشاره‌ای سرد و کوتاه به این کوه همچون مکانی کم‌اهمیت، تأکید کرده که در تمام شبه جزیره سینا و اطراف کوه مزبور اثری از یهودیان نیافته است.^{۱۲۹} سایر بزرگان دین یهود نیز که در قرون گذشته در نزدیک‌ترین سرزمین به آن یعنی

مصر به دنیا آمده (مانند ربی سعدیاه گائون در قرن دهم میلادی)، اقامت داشته (مانند ابن میمون در قرن دوازدهم میلادی) یا بدانجا سفر نموده‌اند (مانند ابن عزرا در قرن دوازدهم میلادی) در نوشته‌هایشان یادی از آن نکرده‌اند. بسیاری از منابع معتبر یهودی در عصر حاضر نیز درستی این تعیین مکان را مورد تردید جدی قرار داده‌اند. مثلاً دائره‌المعارف بزرگ یهود (جودائیکا) در این باره می‌گوید:

هیچ روایت یهودی از موقعیت جغرافیایی کوه سینا وجود ندارد. به نظر می‌رسد محل دقیق این کوه از زمان حکومت پادشاهان [باستانی یهود] ناشناخته بوده است... زاهدان و ارباب مسیحی عمدتاً مصری که از قرن دوم میلادی ساکن جنوب سینا بودند تلاشهای زیادی را برای تطبیق اماکن مقدس مربوط به ماجرای خروج موسی با اماکن معینی در شبه جزیره آغاز کردند تا مؤمنان بتوانند برای زیارت آنها رهسپار شوند. سابقه تعیین مکان کوه سینا با کوه جبل سریال نزدیک واحه فیران (همان فاران مورد اشاره در آثار نویسندگانی همچون یلوس و کاسماس ایندیکوپلئوستیس) یا با جبل موسی، به قرن چهارم میلادی (یعنی قرن شصت کنستانتین کبیر) برمی‌گردد.^{۱۳۰}

با توجه به فقدان سند تاریخی در تأیید اصالت این کوه و آمیختگی تعیین مکان آن با اوهام و خرافات و همچنین بی‌اعتنایی یهودیان نسبت به آن، امروزه همه دانشمندان اعتبار آن را مورد تردید جدی قرار داده‌اند. توضیحات آینده ما نشان خواهد داد که کوه مزبور فاقد بسیاری از ویژگی‌های کوه سینا در تورات و منابع یهودی است، و به همین وجه صلاحیت ندارد که به عنوان کوه سینای راستین شناخته شود.^{۱۳۱}

مهمترین دلیلی که طرفداران کوه جبل موسی در شبه جزیره سینا بدان تمسک می‌جویند آن است که تورات دریایی را که بنی‌اسرائیل از آن گذشتند با نام «یَم سَف» مرقم کرده که به معنی دریای نی‌هاست و نشان می‌دهد دریای یادشده دارای نیزارهای زیادی در سواحل خود بوده است، و این ویژگی طبیعی در خلیج سوئز بسیار بیشتر از خلیج عقبه به چشم می‌خورد. به طور کلی باید دانست کلمه‌ای که در تورات و دیگر منابع قدیم عبری برای دریای مرتبط با ماجرای خروج بنی‌اسرائیل به کار رفته، کلمه «יָם סוּף» (با تلفظ «یَم سوف»، یا «یَم سَف») است.^{۱۳۲} این کلمه کلاً ۲۴ بار در کتاب مقدس عبری به کار رفته است.^{۱۳۳} کلمه عبری «יָם» (یَم) برای اشاره به دریا یا هر آبگیر بزرگ اعم از آب شور یا شیرین به کار می‌رود. اما کلمه «סוּף» (سوف یا سَف) بر اساس نوع تلفظ، معانی مختلفی دارد. تلفظ «سوف» که رواج بیشتری دارد، به معنی

«نی» یا «نیزار» است و در تورات، هم به این معنا^{۱۳۴} و هم گاهی به معنی جلبک یا علف دریایی^{۱۳۵} به کار رفته است. به این ترتیب اگر ما واژه « נִיזָּר » را به این شکل (یم سوف) بخوانیم، معنای آن «دریای نی‌ها (یا نیزارها)» خواهد بود، که نشان می‌دهد دریایی که بنی اسرائیل از آن عبور کردند دارای نیزارهای طبیعی فراوان بوده است. تلفظ دیگر کلمه « נִיזָּר » به صورت «سُف» است که به معنی «پایان» یا «نتیجه» می‌باشد، و در کتاب مقدس عبری هم برای این معانی به کار رفته است.^{۱۳۶} اگر واژه یادشده را در کلمه اصلی بدین شکل بخوانیم کل عبارت به معنی «دریای پایان» خواهد بود، که به معنی دریایی است که سرزمین مصر به آن پایان می‌برد. راثت «یم سوف» از نظر تاریخی شهرت بیشتری در میان یهودیان داشته است و اگر این نحوه تلفظ صحیح دانسته شود، دلالت بر آن دارد که بنی اسرائیل هنگام خروج از مصر، از دریایی عبور کرده‌اند که دارای نیزارهای فراوان بوده است، و چون نیزارهای پایپروس مخصوص سواحل شمالی دریج و روتر هستند و در خلیج عقبه وجود ندارند پس ظاهراً به این نتیجه می‌رسیم که آنها از دریای سوئز عبور کرده و وارد شبه جزیره سینا شده‌اند. اما قدیمی‌ترین روایت تورات عبری که تلفظ واژه مذکور با این نوع آوانگاری به صورت « נִיזָּר » (یم سوف) ارائه داده، روایت مسوره‌ای است که در باب گذار کائنات آن در قرن یازدهم میلادی به دست عده‌ای از دانشمندان مذهبی یهود صورت گرفته معلوم نیست بر چه اساسی ارائه شده است.^{۱۳۷}

یکی از شواهدی که شهرت تاریخی این نحوه تلفظ موافق تردید قرار می‌دهد عدم انعکاس چنین مفهومی در ترجمه‌های قدیمی تورات است. اساساً این دانست که در هیچ‌یک از ترجمه‌های قدیم یونانی، لاتین، سریانی، پهلوی و عربی تورات که معنی از آنها را خود یهودیان تهیه کرده‌اند کلمه « נִיזָּר » به معنی «دریای نیزار» در نظر گرفته نشده است. اصطلاحی که در ترجمه‌های یونانی کتاب مقدس (از جمله در ترجمه هفتادی، متعلق به قرن سوم پیش از میلاد که خود یهودیان آن را تهیه کرده‌اند) معادل واژه مذکور در نظر گرفته شده «اروترا تالاسا»^{۱۳۸} (دریای سرخ) است. این اصطلاح در عهد جدید یونانی نیز دو بار آمده، که هر دو بار برای اشاره به همان دریایی است که بنی اسرائیل از آن عبور کردند.^{۱۳۹} یونانیان و رومیان باستان نام «دریای سرخ» را به اقیانوس بزرگی اطلاق می‌کردند که از نظر آنان تمام آبهای مشرق زمین را در بر می‌گرفت، از جمله دریایی که امروزه بین عربستان و مصر قرار دارد.^{۱۴۰} بعدها همین معادل یونانی در ترجمه‌های لاتین کتاب مقدس نیز به صورت «ماره روبروم»^{۱۴۱} (دریای سرخ) آورده شده است. این کلمه در ترجمه پهلوی زبور (متعلق به قرن پنجم یا ششم میلادی) و در همه ترجمه‌های سریانی و عربی تورات به صورت «دریای سوف» (و گاهی به صورت بحر قُزُم

در ترجمه‌های عربی) آورده شده،^{۱۴۲} که نشان می‌دهد مترجمان پهلوی، سریانی و عربی در فهم معنی دقیق آن دچار ابهام بوده‌اند و ترجیح داده‌اند آن را با همان تلفظ عبری‌اش ثبت کنند. ممکن هم هست که نام «سوف» یک نام خاص برای این دریا باشد، زیرا بطلمیوس در جغرافیای خود به قومی اشاره کرده به نام «سُفونی‌ها» که در منطقه پترا و نبطیه در شمال خلیج عقبه ساکن بوده‌اند، و به این ترتیب ممکن است کلمه «یم سُف» از نام آنها اخذ شده باشد.^{۱۴۳} اساساً باید دانست که تلاش طرفداران کوه تعیین شده در شبه جزیره سینا برای اختصاص دادن نام عبری دریای سرخ به شاخه غربی این دریا بی‌دلیل است، زیرا این نام در تورات برای هر دو شاخه غربی و شرقی دریای سرخ به کار رفته است. مثلاً ضمن ماجرای بلاهای آسمانی، آنجا که گفته شده شدیدی از غرب مصر وزید و فوج عظیم ملخ‌ها را (که به آن سرزمین حمله ور شده بودند) به دریای سرخ ریخت، کلمه «[ים סוף]» برای اشاره به شاخه غربی این دریا یعنی خلیج سوئز استفاده شده است.^{۱۴۴} اما آنجا که می‌خوانیم حضرت سلیمان(ع) در نقطه‌ای به نام عِصیون جبر نزدیک ایله بر ساحل دریای سرخ کشتی‌هایی به آب انداخت، مقصود از آن به وضوح شاخه شرقی این دریا یعنی خلیج عقبه است.^{۱۴۵} به این ترتیب نام عبری «یم‌سوف» مختص هیچ‌یک از دو شاخه غربی یا شرقی دریای سرخ به هیچ‌یک از آنها نیست، و نمی‌تواند دلیلی بر واقع بودن کوه سینا در شبه جزیره سینا باشد.

تذکر این نکته مهم است که ویژگی‌های کوه جبل موسی در شبه جزیره سینا با توصیفاتی که از کوه سینا در کتاب مقدس و همچنین در قرآن شده نیز تطابق چندانی ندارد. مثلاً تورات می‌گوید که بنی‌اسرائیل یازده ماه در پای کوه سینا اردو کردند و در روز هفتم^{۱۴۶} طبق تصریح تورات جمعیت بنی‌اسرائیل در آن زمان بسیار زیاد و بالغ بر ششصد هزار نفر بوده است.^{۱۴۷} و بنابراین محیط اطراف کوه سینا می‌بایست منطقه وسیعی بوده باشد که توانست چنین جمعیتی را در خود جای داده و نیازهای معیشتی آنان را برای این مدت طولانی تأمین کند. کتاب یوئل‌ها (یک متن یهودی متعلق به قرن دوم پیش از میلاد) نیز از کوه سینا با عنوان کوهی در وسط صحرا یاد شده است.^{۱۴۸} اما کوه جبل موسی چنین ویژگی‌هایی را ندارد، و در واقع کوه کوچکی است که در میان تعداد زیادی از کوه‌های دیگر محصور شده و در اطراف آن چند دره تنگ و باریک هست که به هیچ وجه برای اردو زدن چنان جمعیت بزرگی کافی نیست. فون هاون، جهانگرد دانمارکی در میانه قرن هجدهم میلادی که همراه با یک هیأت مذهبی به بازدید از کوه مزبور و صومعه آن پرداخته، در یادداشت‌های خود در این باره نوشته است:

من خیلی زود متوجه شدم که ما احتمالاً در کوه سینا نیستیم. دره تنگی که صومعه در آن واقع شده بود حتی برای اردو زدن یک قشون متوسط هم گنجایش کافی نداشت، چه طور ممکن بود بتواند بیش از ششصد هزار نفر را که همراه موسی بودند و تعدادشان با محاسبه همسران و فرزندان‌شان از سه میلیون نفر نیز فراتر می‌رفت در خود جای دهد؟! ^{۱۳۹}

از دیدگاه دیگر، می‌توان به ویژگی‌های خود کوه اشاره کرد. طبق توصیفات تورات، کوه سینا یک کوه آتش‌ساز بوده که از فراز آن آتشفشا و دود فراوان برمی‌خاسته است:

و در روز سوم اتفاق شد که هنگام صبح رعد و برق پدید آمد، و ابری غلیظ کوه را فرا گرفت. و صدای ثور بسیار بلند گردید آن گونه که هر کس درون اردوگاه بود به خود لرزید. و موسی جماعت را از اردوگاه بیرون آورد تا با خدا دیدار کنند، و آنها در پای کوه ایستادند. و در این وقت نماه آتشفشان در دود فرو رفت زیرا خدا در آتش بر آن نزول فرموده بود. دود آن همچون دود کوره به هوا برمی‌خاست، و تمام کوه از شدت آن به لرزه درآمد... پس همه جماعت رعد آبی دیدند، و شعله برق‌ها، صدای کرنا، و کوه که در دود فرو رفته بود. و چون جماعت چنان دیدند لرزیده و در فاصله‌ای دور ایستادند. ^{۱۴۰}

برخی دانشمندان ستون دود و آتش را که در بالا به این اشاره شده همان ستون مشتعل دود و خاکستری دانسته‌اند که از یک آتشفشان برمی‌خیزد؛ کتاب تفسیر در عباراتی دیگر، با اشاره به لرزش زمین و تجمع ابرهای بارنده و فروریختن قطره‌هایی از آسمان، منظره‌ای از یک آتشفشان فعال را برای کوه سینا ترسیم می‌کند:

ای خداوند، چون تو از سعیر بیرون آمدی و از صحرای ادم خرامیدی، زمین متزلزل شد و آسمان قطره‌ها ریخت، و ابرها آب بارانید. کوهها لرزان شد از حضور خداوند، و این سینا از حضور یهوه خدای اسرائیل. ^{۱۴۱}

این عبارت تورات که از زبان حضرت موسی (ع) است نیز تصریح می‌کند که تمام کوه در آتش می‌سوخته است:

و من بازگشته و از کوه پائین آمدم، در حالی که کوه در آتش می‌سوخت. ^{۱۴۲}